

شیرازه

زنبورها و آدم‌ها

● **شرق**: «همه چیز در اطراف من زرد بود. بی نهایت زرد. بالای سرم، زیر پایم، اطرافم، داشت کورم می‌کرد. این رنگ زرد کاملاً واقعی بود، نه آنکه من بخواهم تصور کنم. از گویبن زربافتی بود که همسر، تیلدا، وقتی چند سال پیش به اینجا اسباب‌کشی کرده بودیم، به دیوار زده بود. آن موقع جای زیادی داشتیم، مغازه کوچک بذرفروشی من در خیابان اصلی مریویل پررونق بود. هنوز با انگیزه بودم، هنوز فکر می‌کردم می‌توانم این کسب‌وکار را با آنچه مهم بود، با تحقیقاتم در علوم طبیعی ترکیب کنم. اما این مربوط به خیلی وقت پیش بود. خیلی قبل از آنکه ما والدین تعداد بی‌شماری دختر بنشینیم، و خیلی قبل از آخرین گفت‌وگو با پروفesor رام. اگر می‌دانستم که این گویبن طلایی باعث چه جزی می‌شود، هرگز با آن موافقت نمی‌کردم. این رنگ زرد قرار نبود روی گویبن باقی بماند. فرقی نداشت چشم‌هایم باز باشد یا بسته، همان جای بود، به همان شدت. در خواب هم دنبالم می‌آمد و رهایم نمی‌کرد، مثل نقاط نورانی شاخ‌وبرگ‌های جنگل بود. این رنگ همیشه وادارم می‌کرد به آنجا برگردم، به جنگل کودکی ام…».

آنچه آمد سطرهایی بود از رمان «تاریخچه زنبورها» نوشته مایا لوند، نویسندهٔ نروژی، که با ترجمه یگانه منفرد در نشر مهراندیش منتشر شده است. نگرانی برای آینده زمین و تغییرات اقلیمی آسیب‌زننده به محیط زیست مضمون محوری رمان «تاریخچه زنبورها» است. این رمان، چنان‌که در توضیح پشت جلد ترجمه فارسی آن آمده «اولین کتاب از چهارگانه مایا لوند در حوزه ادبیات اقلیمی است» و در آن داستان سه نسل زنبوردار روایت شده است. در سرآغاز ترجمه فارسی این رمان درباره آن می‌خوانیم: «تاریخچه زنبورها رمانی‌ست که به فاجعه ازبین‌رفتن زنبورها در آینده انسان و روابط خانوادگی انسان‌ها، که به نوعی مثل زندگی زنبورها پیچیده و وابسته به کل است، می‌پردازد. داستان سه نسل زنبوردار با دغدغه‌های مشترک انسانی و روابط آنها با فرزندانشان. این کتاب درواقع سرگذشت انسان‌هاست که همواره بقای خود را در رشد و موفقیت فرزندان‌شان جستجو می‌کنند و آنها را مایه امید و ناامیدی خود می‌دانند».

مایا لوندبه به خاطر رمان «تاریخچه زنبورها» در سال ۲۰۱۵ جایزه کتاب‌فروشان نروژ را دریافت کرده است. این رمان همچنین در سال ۲۰۱۷ به عنوان پرفروش‌ترین کتاب آلمان در تمام ژانرها معرفی شده است. لوند علاوه بر قصه، فیلمنامه هم می‌نویسد و در زمینه ادبیات کودکان و نوجوانان هم کار می‌کند که حاصل این کار نه کتاب است که او برای کودکان و نوجوانان نوشته است. «تاریخچه زنبورها» رمانی است با سه رازی به نام‌های تائو، جورج و ویلیام که هرکدام داستان را از زاویه دید اول‌شخص روایت می‌کنند. بخشی از وقایع رمان در آینده اتفاق می‌افتد و شروع رمان نیز شرح رویدادی در آینده است از زبان تائو؛ رویدادی مربوط به سال ۲۰۹۸. آنچه در ادامه می‌خوانید قسمتی دیگر است از این رمان: «ما در یک ماشین برقی قدیمی نشسته بودیم. بسیاری از ماشین‌های مثل این در سال‌های ۲۰۲۰ ساخته شدند، وقتی که انرژی خورشیدی واقعا کنار رفت. آن موقع من شهر را با پدر و مادرم دیدم، خیابان‌ها پر از آن‌ها بودند، بیشتر آن‌ها قدیمی و



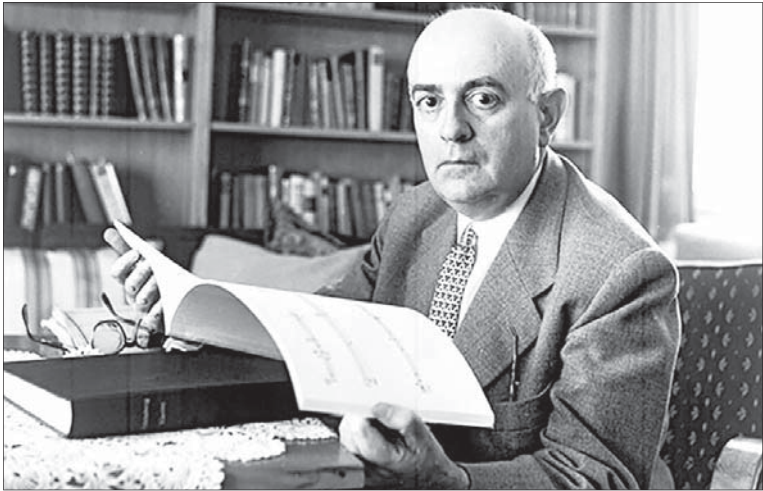
فرسوده بودند. به این ماشین بیشتر از سایر ماشین‌ها رسیدگی شده بود، برای مشتری‌های مشکل‌پسند ساخته شده بود؛ بزرگ، مشکی، براق. هرگز ندیده بودم که این نوع وسیله شخصی باشد، یا توسط فردی بدون مقام استفاده شود. ماشین‌هایی که ما در شهرمان داشتیم، همیشه متعلق به پلیس یا کارکنان مراقبت‌های بهداشتی بود، مثل ماشین که آمده بود وی-ون را ببرد. آن‌ها کابین‌هایی ساده از مواد سبک بودند، به‌منظور استفاده از حداقل الکتریسیته ساخته می‌شدند. این ماشین بزرگ‌تر بود، مجلل‌تر. ماشین‌هایی مثل این به‌دردنر به شهر می‌رفتند، ما می‌آمدند؛ با شیشه‌های رنگی آرام در خیابان‌ها حرکت می‌کردند و ما همیشه به این فکر می‌کردیم که آن‌ها در این گوشه کوچک ما از دنیا چه می‌کردند. در طول زندگی‌ام این اولین‌بار بود که در چنین وسیله نقلیه زیبایی با می‌گذاشتم. دستم را روی چرم مصنوعی صندلی گذاشتم. روزگاری نرم بود، اما حالا بر اثر ترک بود. چون ماشین قدیمی بود. از صندلی‌هایش مشخص بود از بوی ماشین، محصولات ششوینده فقط بوی کهنگی را که در وسایل و بدنه ماشین بود، پنهان می‌کردند. زن مرا به صندلی وسط راهنمایی کرد، در حالی که خودش جلو نشست و آدرسی را برای هدایت‌گر خودکار خواند. درست جایی را که هیچ معنی‌ای برای من نداشت. بعدر شروع شد. من فقط کردن او را می‌دیدم. هیچ چیز نگفت. برای یک لحظه به نظم رسید از او بخواهم بایستد، تا بتوانم بیرون ببرم، اما می‌دانستم که هیچ فایده‌ای نداشت. او هیچ حق انتخابی به من نمی‌داد. و در چشم‌هایش چیزی نبود که به من می‌گفتند اگر کاری را که او می‌گفت انجام ندهم، عواقبی وجود خواهد داشت».



محمد جواهر کلام

جلد ۲۶ «دانشنامه جهان اسلام»، تحریفی از وقایع زندگی اهل فرهنگ ایران است. جز این بی‌دقتی‌هایی در آن به چشم می‌خورد، این دانشنامه که نزدیک به سه دهه از تأسیس آن می‌گذرد، آغازی درخشان داشت و نگارنده می‌خواهد با این تاریخچه آغاز کند. دانشنامه نخست به صورت دفتر به دفتر و از حرف «ب»، منتشر شد (دفتر اول ۱۳۶۹) و بعد از مدتی صورت مجلد به خود گرفت. به واسطه هیئت ویراستارانش و در رأس‌شان استاد ابوالحسن نجفی، دانشنامه گام تازه‌ای می‌نمود و نوید یک کار علمی ماندگار می‌داد. متأسفانه این نوید، پس گذشت یک یا دو دهه از کار آن، به نوبه‌ی‌دگرایید. داستان انحطاط این دانشنامه طولانی است و در این مختصر نمی‌گنجد. علل هرچه باشند، تنها یادآور می‌توان شد

زوال روشنگری



شرق: «دیالکتیک روشنگری» مشهورترین و بانفوذترین متنی است که هورکهایمر و آدورنو در دوران همکاری‌های مشترکشان نوشته‌اند و اگرچه کتاب پس از چاپ نخستش در سال ۱۹۴۷ با روندی کند خوانندگانی یافت، اما به مرور اهمیت این اثر مشخص شد و به متنی کانونی در نقد وضعیت جهان مدرن بدل شد. نویسندگان «دیالکتیک روشنگری» در دییاحه چاپ نخست کتاب، پاسخ به این پرسش اساسی را هدف نوشتن این کتاب دانسته بودند که «چرا نوع بشر به عوض پا نهادن به وضعیتی حقیقتا انسانی، بیش‌تر و بیش‌تر، در نوع جدیدی از توحش غرق می‌شود». هورکهایمر و آدورنو در دییاحه کتاب به این نکته اشاره کرده‌اند که زمانی که کار روی این اثر را شروع کرده بودند دشواری پرداختن به این مسئله را دست‌کم گرفته بودند چراکه در آن زمان هنوز اعتمادی بیش از حد به آگاهی مدرن داشته‌اند: «با آنکه از سال‌ها پیش دریافته بودیم، در حیطه فعالیت‌های علم مدرن، بهای کشفیات بزرگ نوعی زوال فزاینده آموزش و بلوغ نظری است، هنوز تصور می‌کردیم می‌توانیم، در پیروی از این فعالیت‌ها، کار خود را اساسا به نقد یا بسط نظریه‌های تخصصی محدود بسازیم. درهرحال بنا داشتیم دست‌کم به لحاظ مضمونی، رشته‌های سنتی یعنی جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و معرفت‌شناسی مفید بمانیم».

هورکهایمر و آدورنو قطعات و پاره‌هایی که در این اثر آمده را نشانه‌ای از رهاکردن آن اعتماد اولیه دانسته‌اند و تأکید کرده‌اند که «در شرایط فعلی فروپاشی تمدن بورژوایی نه فقط فعالیت‌های علم بلکه هدف و مقصود آن نیز مشکوک به نظر می‌رسد. تخریب خستگی‌ناپذیر روشنگری به دست خویش، که فاشیست‌های وقیع راکارانه مدش را می‌گویند و کارشناسان ذهن‌بین انسانیت در عمل پیاده‌اش می‌کنند، تفکر را بر آن می‌دارد که، در قبال عادت‌ها و گرایش‌های روح دوران، آخرین نه‌مانده‌های معصومیت خویش را نیز بر خود حرام کنند. حال که حوزه عمومی به جایی رسیده است که تفکر لاجرم به کالا بدل می‌شود و زبان به ابزار تبلیغ آن کالا لاجرم تلاش برای ردیابی سرچشمه‌های چنین زوالی باید هرگونه سرسپردگی به اصول مفهومی و زبان‌شناختی رایج را طرد کند، پیش از آنکه پیامدهای تاریخ-جهانی این اصول آن تلاش را به تمامی عقیم گذارند.

هورکهایمر و آدورنو تا تأکید بر «جذب و ادغام تمام» می‌گویند که مسئله فقط ابزاری‌شدن علمی که از خود غافل است، نیست بلکه روندهایی که با علم رسمی مخالفند نیز در چنبره فرایند عام تولید گرفتارند. به اعتقاد آنها این روند‌ها

نیز به همان سرنوشتی دچار شده‌اند که همیشه در انتظار «تفکر ظفرمند» بوده است. «دیالکتیک روشنگری» با مسئله‌ای حیاتی روبرو است و آن نابودی روشنگری به دست خود روشنگری است. به عبارتی نویسندگان کتاب نشان می‌دهند که علت اصلی لغزش روشنگری را باید در خود آن جست‌وجو کرد. مقاله نخست «دیالکتیک روشنگری» که شالوده

نظری دیگر مقالات کتاب را فراهم می‌کند، به دره‌م‌تپیدگی عقلانیت و

ممیزی و آشفته‌نویسی در یک دانشنامه

را از دست بدهد، برای کسانی که از این جابه‌جایی خبر دارند، ارزش خود را از دست می‌دهد. چنان‌که می‌توان گفت دانشنامه فعلی از دانشنامه قبلی، تنها شکلسش را به ارث برده است.

در این جلد از دانشنامه مقاله‌ای به قلم نویسنده‌ای گمنام (گرچه گمنامی به خودی خود عیب نیست)، در مورد احمد شاملو آورده‌اند؛ صرفا، برای اسقاط تکلیف از گردن خود. نویسنده مقاله شاملوشناس نیست، به علاوه، قسمت مهمی از زندگی شعری شاعر را، یعنی دوره بعد از انقلاب، به دلایلی که بر همه آشکار است، ذکر نکرده‌اند و به این ترتیب تصویری ناقص و مثله‌شده از شاعر عرضه داده‌اند؛ آن‌هم در یک دانشنامه که قرار است محل رجوع پژوهشگران باشد.

چنین است مقاله‌ای که درباره محمدمهدی جواهری، شاعر سیاسی و معترض عراق، در مجله‌های پیشین دانشنامه آمده و مهم‌ترین دوره شعریش (دوره میانی) را قیچی کرده‌اند و او را از مقام شاخخ خود در شعر عراق به پایین کشیده‌اند…

کسانی که در ایران این شاعر را می‌شناسند، می‌دانند که دوره میانی فعالیت او، آکنده از شعرهای تند و گزنده‌ای است که «سنت‌گرایان» را هدف گرفته است (ضمن اینکه منظومه این شاعر درباره امام سوم شیعیان با مطلع «آمَنَتٌ بِالْحُسَینِ»، بر مدخل ضریح در کربلا، یکی از منظومه‌های مشهور اوست).

«دانشنامه»، به‌رغم داشتن نمونه‌خوان و غلط‌گیر، متأسفانه خالی از سهو نیست؛ مثلا نام نگارنده را به عنوان نویسنده مقاله ابوالقاسم الشابی، شاعر اثرگذار و سیاسی تونسسی (تنها مقاله‌ای که نه، ده سال پیش در آن دانشنامه نوشته‌ام، صص ۱۹۱–۱۹۳)، «علی جواهرکلام» نوشته‌اند (در پاسخ به اعتراض من، شفاه‌ا گفتند مقاله اصلا اسم نداشت). ممکن است من اسم خود را ننوشته باشم، ولی در این‌گونه موارد معمولا به قرارداد نوشتن مقاله مراجعه می‌کنند، ولی کوتاهی کرده‌اند. گذشت از این، منبعی از منابع انگلیسی مقاله را به سبب نامعلومی از قلم انداخته‌اند.

گسستن زنجیرهای زبان



زبانی است که نوشته نمی‌شود؛ بلکه مانند جثنی پرسرور تجربه می‌شود. این همان ایده نثر است یا نثر آزادگشته. نثری که زنجیرهای نوشتن را پاره کرده است و ازاین‌رو همه آدمیان آن را می‌فهمند…». درباره مفهوم تاریخ نیز بنیامین ایده خاص خود را دارد. او معتقد است تاریخ صرفا نوعی علم نیست؛ بلکه همچنین شکلی از به‌یادآوردن است. آگامبن در شرح این ایده می‌نویسد «بنیامین به‌واقع تلاش می‌کند تا آئین به‌یادآوردن را با نوعی نگران و اندیشناک‌بودن پیوند بزند؛ پیوندی که از تمام‌نشدن رنج گذشتگان حکایت می‌کند و خوش‌خیالی‌های تاریخی‌گری درباره گذشته تمام‌شده و امن را می‌رداید؛ زیرا همان‌طور که بنیامین درباره مبارزه علیه فاشیسم می‌گوید، این جنگی است که در آن در صورت پیروزی دشمن حتی مردگان نیز ایمن نخواهند بود». بنیامین در ترحایی درباره تاریخ به این تلقی مرسوم درباره تاریخ می‌تازد؛ درک تاریخ به منزله انبوهی از وقایع که باید به کمک آن، زمان تهی را پر کرد تا پیوستار تاریخ بدون شکاف و جهش یا بدون رخداد باشد. از منظر بنیامین کار مورخ بدل‌کردن لحظه‌های ازدست‌رفته و بی‌نام‌نشان گذشته ستمدیده به بحثی باب روز و اکنونی است.

بخش «در باب نظریه شناخت، نظریه پیشرفت» که بخش یکی مانده به آخر کتاب است، شامل قطعه‌واره‌های بنیامین در پروژه پاسازهاست. عمده این بخش، جملات یا درنهایت پاراگراف‌هایی هستند که با دو جمله به نقل از دیگری آغاز شده‌اند، یکی جمله‌ای از انوره دو بالژاک که می‌گوید: «دوره‌ها به جذاب‌تر از مردمان‌اند» و دیگری جمله‌ای به نقل از «ماتریالیسم تاریخی» مارکس با این مضمون: «اصلاح آگاهی منحصرا در این خلاصه می‌شود… بیدارکردن جهان از خوابی که درباره خویش می‌بیند». بنیامین در این قطعه‌ها ایده‌هایی درباره هنر و ادبیات، اقتصاد و فرهنگ و فهم تاریخ مطرح می‌کند. ازجمله درباره روش پروژه‌اش می‌نویسد: «موتناژ ادبی، لازم نیست چیزی بگویم، صرفا نشان می‌دهم. من هیچ نکته ارزشمندی را نخواهم ربود و هیچ صورت‌بندی هوشمندانه‌ای را تصاحب نخواهم کرد. آشفته‌ها و پس‌مانده‌ها: اینها را فهرست نخواهم کرد؛ بلکه اجازه خواهم داد تا آنها، به یگانه شیوه ممکن، حق مطلب را درباره خویش ادا کنند؛ با به‌کارگرفتن آنها». بنیامین در قطعات کوتاهش ایده‌های بدیعی را مطرح می‌کند که می‌تواند رساله‌ای کتابی مستقل شود. برای نمونه قطعاتی خواندنی درباره پروست‌هاست که او کار پروست را به زبانمیی تاریخ نسبت می‌دهد و چنین رای می‌دهد که «همان‌طور که پروست حکایت زندگی‌اش را با توصیف واقعه بیداری آغاز می‌کند، لاجرم هاز زبانمیی تاریخ نیز باید با بیداری آغاز می‌شود. با واقع‌ناید به هیچ چیز دیگری بپردازد؛ ازاین‌رو این اثر نیز به بیدارشدن از قرن نوزدهم می‌پردازد». «درباره زبان و تاریخ» چند سال پیش با گزینش ترجمه مراد فرهادپور و امید مهرگان منتشر شد و به تازگی چاپ سوم آن در نشر هرمس منتشر شده است.



درباره زبان و تاریخ

والتر بنیامین

مراد فرهادپور

و امید مهرگان

نشر هرمس

ادبیات

عطف

درمیدان تیان آتمن

● **شرق**: در سال‌های اخیر کم نبوده‌اند رمان‌های خارجی که در آن‌ها به زندگی پناهندگان و مهاجران و رانده‌شدگان از سرزمین‌های خود پرداخته شده است و به فجایی که این افراد در سرزمین‌هایشان به چشم دیده‌اند؛ فجایی که زندگی آدم‌ها را زیر و رو کرده است. رمان «نگوید چیزی نداریم» نوشته مادالین تین که با ترجمه نازنین معمار در نشر کتاب پاکرد منتشر شده، رمانی است از این نوع؛ رمانی که در آن در قالب روایت زندگی چند شخصیت به مقطعی فاجعه‌بار از تاریخ چین پرداخته شده است. مقطعی که چنان‌که در توضیحی کوتاه در ابتدای ترجمه فارسی رمان آمده است انقلاب فرهنگی مانو تا کشتار میدان تیان آتمن را در بر می‌گیرد.

در این رمان با شخصیت‌هایی مواجهیم که هر یک به نحوی زندگی‌شان از سرکوب و خفقان حاکم بر چین تأثیر پذیرفته و این سرکوب و خفقان آنها را به آوارگی و مهاجرت و زندگی‌های پنهانی و… کشانده است. موسیقی یکی از عناصر اصلی رمان «نگوید چیزی نداریم» است، چراکه شخصیت‌های اصلی این رمان نوازنده و آهنگ‌سازند؛ نوازندگان و آهنگ‌سازانی که روزگاری در کنسرواتوار شانگهای بوده‌اند. حضور بزرگ موسیقی از همان صفحات آغازین رمان محسوس است. در اوایل رمان شخصیتی که خود استاد ریاضی در دانشگاه سایمون فریزر کاناداست و اصالتا اهل چین است پدرش را به یاد می‌آورد. پدری که زمانی پیانیست مشهوری در چین بوده است. راوی پدرش را در کودکی از دست داده است. یاد پدر از یک سو با وقایع سیاسی چین و از سوی دیگر با موسیقی آمیخته است، چنان‌که شنیدن سونات شماره چهار باخ خاطره‌ای ناب از پدر را برای راوی زنده می‌کند: «چند سال پیش، در سال ۲۰۱۰، همین‌طور که در محله‌ی چینی‌های ونکوور راه می‌رفتم از کنار یک دی‌وی‌دی‌فروشی گذشتم. یادم می‌آید که به‌ارانی می‌بارید و پیاده‌روها خالی بود. از دو بلندگویی بزرگ بیرون مغازه موسیقی کلاسیک پخش می‌شد. این قطعه را می‌شناختم: سونات شماره‌ی چهار باخ برای ویلن و پیانو، و چنان مجذوب آن شده بودم که انگار کسی دستم را به سویش می‌کشید. کنترپوان که آهنگ‌ساز، نوازندگان و حتی سکوت را کنار هم نگه می‌داشت و موسیقی، با امواج پیاپیچیز حزن و شغفش، تنها چیزی بود که به یاد داشم.

گیج و حیران، به شیشه تکیه دادم. و ناگهان با پدرم در ماشین بودم. صدای پاشیده‌شدن باران به لاستیک‌های ماشین و زمزمه‌ی پدرم را شنیدیم. پدرم چنان سرزنده و چان دوست‌داشتنی بود که درکن‌ناپذیری خودکشی‌اش دوباره از نو س‌وگوارم کرد. آن زمان، بیست سال از مرگ پدرم می‌گذشت و هرگز خاطره‌ای این‌چنین ناب از او به یاد نیامده بود. سی‌ویک‌ساله بودم. شنیدن موسیقی باخ از مغازه‌ای در محله چینی‌های ونکوور کانادا ات‌ما تنها به زنده‌شدن خاطره‌ای از پدر ختم نمی‌شود. راوی وارد مغازه می‌شود و گوید دنبانی آزادرفته پیش چشمش می‌شود؛ «وارد مغازه شدم. گلن گولد، نوازنده‌ی پیانو، روی صفحی نمایش تخت ظاهر شد: او و یهودی منوهین همان س‌ونات باخی را اجرا می‌کردند که من تشخیص داده بودم. گلن گولد، با کت و ش‌لوار تیره، روی پیانو



قوز کرده بود و الگوهایی را می‌شنید بسیار فراتر از محدوده‌ای که اغلب ما توانایی درکش را داریم، و او… برایم بسیار آشنا بود، مانند زبانی کامل، دنبانی که فراموش کرده بودم». دفتر خاطرات و یادداشت‌های پدر راوی بخشی از روایت رمان را می‌سازد و رمان با رفت و برگشت‌هایی به گذشته و اکنون پیش می‌رود. رفت و برگشت‌هایی متشکل از یاد‌های رای، کن‌وگوا او در گذشته و خواندن خاطرات و یادداشت‌های پدر که تصویری از آنچه را که در بعد از وقوع انقلاب فرهنگی در چین روی داد به نمایش می‌گذارند. اینک سطرهایی دیگر از این رمان: «خانواده‌هایی که ناهار می‌خوردند از پشت میزهای‌شان سر بلند کردند. بعضی‌ها را به‌شدت شنیدند این‌که جنسک هم از راه‌رفت دست کشیده بود و به دسته‌ی دانش‌جویان خیره شده بود. چه شده، چه شده، این سؤال از یکی به بعدی منعکس می‌شد. پسری خود را از یک صف دراز بیرون کشید و مردم بلافاصله دوری را گرفتند. او گفت که نمایندگان دانش‌جویان شعر کرده بودند دادخواستی را به دولت ارائه کند. سه مرد جوان روی پله‌های تالار بزرگ خلق زانو زده بودند و چهل‌ونیم دقیقه همان‌طور مانده بودند، درحالی‌که دور تا دورشان دانش‌جویان و یکنی‌ها فریاد زده بودند که بلند شوند و زانو نزنند. باین‌حال، آن‌ها همچنان همان‌طور مانده بودند و دادخواست را در هوا نگه داشته بودند، مثل چپه‌هایی در برابر پدر یا برده‌هایی در برابر امپراتور. اما هیچ‌کس به نمایندگی از دولت بیرون نیامده بود. صف‌های پلیس، بیست ردیف پلیس، بین جمعیت و تالار بزرگ خلق ایستاده بودند. دیشب صد هزار دانشجو به میدان تیان آتمن آمده و شب همان‌جا خوابیده بودند تا وقتی صبح میدان را می‌بندند، آن‌ها داخل میدان باشند».